

ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی

عبدالرحیم سلیمانی*

DOI: 10.22096/RC.2024.2014509.1156

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۸]

چکیده

آیا شهادت مطلوب امام حسین (علیه السلام) در نهضت او بوده است، یعنی آن حضرت به دنبال شهادت بوده است؟ برخی اندیشه‌وران بر آن رفته‌اند که آن حضرت شهادت را به مثابه روش و وسیله‌ای برای هدف خود اختیار کرده است. ایشان مدعی شده است که این دیدگاه نظریه جدید و بدیعی است. این نوشتار نشان می‌دهد که این سخن بدیع و جدید نیست و افراد متعددی آن را بیان کرده و همه شهادت را به منزله هدف میانی آن حضرت شمرده‌اند. همچنین اصل این سخن که آن حضرت در پی شهادت بوده است معقول و مشروع نیست و نمی‌توان از آن دفاع کرد. ادله متعددی بر ضد این نظریه وجود دارد. همچنین شواهد تاریخی متعددی این نظریه را رد می‌کنند. علاوه بر این، این نظریه با بسیاری از سخنان و اقدامات آن حضرت سازگاری ندارد. پس این نظریه که شهادت، مطلوب امام حسین بوده و برای رسیدن به آن خروج کرده، هرگز قابل پذیرش و دفاع نیست.

کلیدواژه‌ها: امام حسین؛ قیام حسینی؛ تحلیل عاشورا؛ اسلام و حکومت؛ نقد موسوی کریمی.



۱. مقدمه

استاد محترم جناب دکتر میرسعید موسوی کریمی مقاله‌ای در موضوع هدف نهضت حسینی تحت عنوان «جنگ و شهادت طلبی به مثابه روش اصلی: تحلیلی کلامی-روایی از چرایی قیام سیدالشهدا (علیه السلام)» نوشته‌اند که در شماره قبلی مجله دین و دنیای معاصر (سال نهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱) منتشر شده و در آن مدعی شده‌اند که امام حسین (علیه السلام) شهادت را به منزله یک روش و ابزار، و نه هدف، برای رساندن پیام خود برگزید. ایشان مدعی است که دیگران بین هدف و روش خلط کرده‌اند و از این جهت نظریه ایشان جدید و بدیع است. نوشتار حاضر ناظر بر مقاله ایشان است و مدعی است که اولاً، نظریه مطرح شده در مقاله ایشان هرگز بدیع نیست و پیش از ایشان افراد زیادی آن را مطرح کرده‌اند؛ ثانیاً، این نظریه هرگز معقول نیست، چراکه با عقل و شرع و منطق دین سازگاری ندارد؛ ثالثاً شواهد تاریخی، کلامی و روایی برخلاف آن است. بحث در این باره را در چند محور پی می‌گیریم.

۲. نظریه شهادت طلبی به مثابه روش، در میان دیگر نظریه‌ها

نهضت حسینی نهضتی بسیار بزرگ و مهم است که در طول تاریخ از جنبه‌های مختلف به آن پرداخته شده است. یکی از بحث‌های مهمی که در این باره صورت گرفته، هدف و مقصد این نهضت بوده و امور متعددی به منزله هدف آن مطرح شده است. یکی از این اهداف که به صورت‌های مختلف مطرح شده، این است که هدف امام (علیه السلام) این بوده که با شهادت و خون به هدف و مقصود خود برسد. در اینجا لازم است نظریات در این باره را تقسیم‌بندی کنیم و به اجمال به آنها اشاره نماییم. به طور کلی باید نظریات در این باره را به دو دسته تقسیم کرد:

نظریه دسته اول این است که اساساً امام حسین علیه یزید و وضع موجود قیام نکرد، چراکه زمینه چنین قیامی هرگز فراهم نبود و شکست آن قطعی و مسلم بود؛ بنابراین چنین قیامی مشروع و معقول نبود. آن حضرت نمی‌خواست و مجاز نبود که با یزید بیعت کرده و حکومت فاسد او را تأیید کند و برای پرهیز از این عمل و نیز نجات جان خود و یافتن راهی برای برون‌رفت از این مشکل از مدینه خارج شد.^۱

نظریه دوم که عمده است و تعداد بیشتری قائل دارد این است که آن حضرت علیه حکومت و وضع موجود قیام کرد. این دسته نیز خود حداقل به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱. علی‌پناه اشتهاردی، کتاب هفت‌ساله چرا صد درآورد (قم: انتشارات علامه، ۱۳۹۱)، ۱۵۳؛ محمد صحتی سردرودی، عاشورا پژوهی... (قم: انتشارات خادم‌الرضا، ۱۳۸۴)، ۲۷۰.

ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی / سلیمانی ۹

دسته اول کسانی که رسیدن به حکومت را هدف آن حضرت می‌دانند و می‌گویند آن حضرت در پی این بود که با برپا کردن حکومت و پیاده کردن حق و عدل جامعه را اصلاح کند.^۲ دسته دوم کسانی هستند که می‌گویند آن حضرت در پی شهادت بود. طرفداران این نظریه خود به چند دسته قابل تقسیم‌اند:

۱. کسانی که می‌گویند آن حضرت ابتدا در پی تشکیل حکومت بود و پس از اینکه آن را غیرممکن دید شهادت را هدف خود قرار داد.^۳

۲. کسانی که می‌گویند آن حضرت در پی این بود که با شهادت به مقام معنوی و قرب الهی نائل شود. سید بن طاووس در این باره می‌گوید: «هنگامی که اولیای خداوند پی می‌برند که زندگی‌شان در این دنیا مانع پیروی از خداوند است... جامه ماندن را از تن برمی‌کنند و درهای لقای خداوند را می‌کوبند... این چنین بود که اهل طفوف (امام حسین و یارانش) قیام کردند تا آنجا که برای جانبازی از یکدیگر پیشی می‌گرفتند».^۴

۳. کسانی که شهادت را دستور خاص الهی برای آن حضرت می‌دانستند و روایاتی را گواه می‌آورند که در آنها خواست خداوند، شهادت امام حسین است. برای نمونه هنگامی که امام حسین می‌خواست از مکه به طرف کوفه برود در خواب دید که پیامبر فرمود: «یا حسین اخرج فان الله قد شاء ان یراک قتیلاً»؛ یعنی ای حسین خروج کن که خدا خواسته است تو را کشته ببیند.^۵

۴. کسانی که می‌گویند امام حسین برای این به شهادت رسید که بتواند گناهکاران را شفاعت کند و باعث آمرزش گناهان آنان شود. مثلاً یکی از طرفداران این دیدگاه چنین می‌گوید: «امام (علیه السلام) ... می‌خواست که کشته شود از برای اینکه مؤمنین اولین و آخرین بر او جزع کنند و گریه و زاری نمایند... تا به این واسطه گناهان ایشان آمرزیده شود و گریه و اندوه ایشان کفاره گناه ایشان باشد و این گریه و اندوه بدون شهادت چنین بزرگواری صورت وقوع نمی‌یافت. پس در واقع شهادت آن بزرگوار کفاره گناه جمیع گناهکاران است».^۶

یکی دیگر از طرفداران این نظر چنین گفته است: «برای رسیدن به شفاعت کبری که

۲. نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، شهید جاوید (تهران: مشعل آزادی، ۱۳۴۹)، ۳۹.

۳. جعفر تستری، الخصائص الحسینیة (نجف: المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۵)، ۱۸۵-۱۸۶.

۴. سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف (تهران و قم: دار الاسوه، ۱۳۷۵)، ۸۲.

۵. سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ۱۲۸.

۶. میرزا محمدباقر شریف طباطبایی، اسرار شهادت آل الله (مشهد: بی‌نا، ۱۴۰۳ ق)، ۱۳۳-۱۳۴.

مقتضی استخلاص همه محبان و موالیان باشد به شهادت راضی شد تا این مرتبه از برای او باشد و بدون شهادت وصول به این مرتبه از برای او ممکن نبود).^۷

۵. کسانی که می‌گویند آن حضرت در پی این بود که با شهادت و خون خود پیام خود را به جامعه و تاریخ برساند. به نظر می‌رسد نظریه صاحب مقاله فوق عیناً همین نظریه باشد که البته همان‌طور که خواهیم دید قائلان زیادی دارد و نظر جدیدی نیست. مرحوم دکتر شریعتی از قائلان به این قول است: «حسین را نگاه کنید. زندگی‌اش را رها می‌کند و برمی‌خیزد تا بمیرد، زیرا جز این سلاحی برای مبارزه و برای رسوا کردن دشمن ندارد. می‌داند اگر نمی‌تواند دشمن را بشکند لا اقل می‌تواند به این وسیله رسوا کند. اگر نمی‌تواند قدرت حاکم را مغلوب سازد آن را محکوم کند».^۸

مرحوم مطهری نیز در یک جا این نظر را پذیرفته است: «چرا امام به مردم بصره نامه نوشت و آنها را دعوت کرد؟ آیا خود نوعی نقشه برای توسعه خونریزی و انقلاب نبود؟ و بالاتر اینکه چرا در شب عاشورا حبیب بن مظهر را به میان بنی‌اسد فرستاد؟ آیا احتمال اینکه بنی‌اسد بتوانند مقاومت کنند در کار بود؟ ابداً».^۹ «می‌خواست پیام خود را و اعلام جرم خود را و جواب نه به بیعت را با خون خود بنویسد که هرگز پاک نشود».^{۱۰}

هاشم معروف الحسینی، از عالمان لبنان، نیز همین نظر را دارد: «دومین هجرت را حسین بن علی به قصد شهادت انجام داد و این پس از آن بود که دریافت جلوگیری از خطراتی که از سوی حزب حاکم اموی رسالت جدش را احاطه کرد است جز به شهادت او ممکن نیست».^{۱۱}

جلال‌الدین فارسی نیز می‌گوید: «امام نقشه جهادش را طوری تنظیم کرده بود که به شهادت منتهی می‌شد».^{۱۲} «او در پی به چنگ آوردن چیزی نبوده که با کشته‌شدنش محال شود، بلکه در پی اثر گذاشتن بر افکار عمومی بوده و تدارک و بسیج و تربیت نیرویی از خلق و این به عکس با شهادتش میسر و عملی می‌شده است».^{۱۳}

دیگری می‌گوید: «حسین عزم شهادت داشت و آبیاری درخت پژمرده اسلام را با خون

۷. مهدی نراقی، *محرق القلوب* (تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶ش)، ۴.

۸. علی شریعتی، *حسین وارث آدم* (تهران: قلم، ۱۳۶۰)، ۱۹۲.

۹. مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، جلد ۱۷ (تهران و قم: صدرا، ۱۳۷۷)، ۶۵۷.

۱۰. مطهری، *مجموعه آثار*، جلد ۱۷، ۵۳۶.

۱۱. هاشم معروف الحسینی، *الانتفاضات الشیعیه عبر التاريخ* (بیروت: دار الکتب الشیعیه، [بی‌تا])، ۳۷۵.

۱۲. جلال‌الدین فارسی، *انقلاب تکاملی اسلام* (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱)، ۶۸۰.

۱۳. فارسی، *انقلاب تکاملی اسلام*، ۷۱۱-۷۱۲.

پاک خود می دانست».^{۱۴}

و استاد جلال‌الدین همایی نیز همین موضع را اختیار کرده است: «می‌خواست ندای مظلومیت خوف خود و کفر و ظلم دستگاه یزید را به گوش جهانیان برساند و حصول این مقصد مقدس عالی جز با شهادت او و یاران و اسیری اهل بیت اطهارش میسر نبود».^{۱۵}

۳. ارزیابی بدیع و جدیدبودن نظریه صاحب مقاله فوق

صاحب مقاله فوق محور نظریه خود را تفکیک بین هدف و روش یا وسیله قرار داده است. سخن ایشان این است که در این مسئله بین هدف و روش یا وسیله خلط شده است. ایشان مدعی است که نظریات پیشین به هدف نهضت حسینی پرداخته‌اند، درحالی‌که درست این است که سخن از هدف به میان نیاوریم، بلکه از واژه «روش» یا «ابزار» یا «وسیله» استفاده کنیم. ایشان می‌نویسد که دیگران شهادت را هدف امام حسین قرار داده‌اند و درست این است که بگوییم امام حسین از شهادت به‌منزله روش یا وسیله یا ابزاری برای رسیدن به هدف خود استفاده کرده است.

در پاسخ، باید گفت که این سخن چندان دقیق نیست؛ چراکه یک امر می‌تواند هم وسیله باشد و هم هدف. در واقع هدف برای یک مرحله است و وسیله برای رسیدن به مرحله بعد. توجه به این نکته لازم است که باید بین هدف میانی و هدف نهایی تفکیک کرد و این امری است که بر نویسندگان فوق مشتبه شده است. تمام کسانی که از هدف نهضت حسینی سخن گفته‌اند مقصودشان هدف میانی بوده است، نه هدف نهایی. کسانی که هدف را تشکیل حکومت می‌دانستند آن را هدف نهایی نمی‌دانستند، بلکه ابزار برای اجرای عدالت و اصلاح جامعه می‌دانستند و همه کسانی که از شهادت به عنوان هدف سخن به میان می‌آوردند مقصودشان هدف میانی بود، نه هدف نهایی. این امر از سخنانی که از آنان نقل شد کاملاً آشکار است. بنابراین، نظریه نویسندگان فوق هرگز سخن جدیدی نیست و دیگران نیز قبلاً آن را مطرح کرده‌اند. افراد زیادی در عصر جدید سخن از این به میان آورده‌اند که هدف امام حسین (علیه السلام) این بود که با شهادت و خون خود پیام خود را به جامعه و تاریخ برساند یا جامعه را اصلاح کند و مانند آن.

۱۴. سید رضا صدر، پیشوای شهیدان (قم: انتشارات ۲۲ بهمن)، ۳۰۱.

۱۵. جلال‌الدین همایی، اسرار و آثار واقعه کربلا (تهران: کتابفروشی دهخدا، ۱۳۵۷)، ۴۰-۴۱.

۴. اشکالات وارد بر نظریه شهادت‌طلبی

بر این نظریه اشکالات زیادی وارد است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. پرسش مهم این است که حکم شرعی اینکه کسی عمداً خود را به کشتن دهد چیست؟ آیا این همان خودکشی ممنوع نیست؟ آیا آنچه امام حسین انجام می‌دهد عین شرع است یا اینکه امام حسین در چارچوب شرع عمل می‌کند و سخن می‌گوید؟ به‌رحال اعتقاد شیعه این است که عمل امام حدافل دلالیت بر جواز فعل می‌کند. آیا همه انسان‌ها مجازند که هر جا تشخیص دادند خود را به کشتن دهند؟ عمل امام باید با سخنان پیامبر و دیگر ائمه و نیز قرآن مجید سازگاری داشته باشد. همه فقیهان می‌گویند که مجاز نیست که کسی عمداً خود را به کشتن دهد و اگر این حکم درست باشد، بر امام هم جایز نبوده است که خود را به کشتن دهد. علاوه بر این افراد متعدد دیگری در این حادثه خود را به کشتن داده‌اند. بر فرض که حکم امام متفاوت باشد، حکم سایر افراد چگونه می‌شود؟ به نظر می‌رسد که به لحاظ شرعی نمی‌توان شهادت‌طلبی عمدی را به‌منزله هدف یا وسیله برای نهضت حسینی پذیرفت.

۲. نکته دیگر این است که آیا انسان‌ها اخلاقاً مجازند که عمداً خود را به کشتن دهند؟ آیا عقل این را اجازه می‌دهد که جمعی عمداً خود را به کشتن دهند تا خون آنان باعث تأثیر در جامعه شود؟ به نظر می‌رسد که این عمل به لحاظ اخلاقی و عقلی مجاز نباشد. باز توجه داشته باشیم که امام باید عملی را انجام دهد یا به آن دستور دهد که اخلاقی باشد، نه اینکه هرچه امام انجام دهد یا دستور دهد اخلاقی و عقلانی می‌شود.

برای توجیه اخلاقی بودن شهادت‌طلبی در نهضت حسینی صاحب مقاله فوق گفته‌اند که حق حیات تنها از آن خداوند است و انسان نمی‌تواند درباره آن تصمیم بگیرد و از آنجاکه امام موقعیتی خاص و ارتباط ویژه‌ای با خدا دارد می‌تواند دستور خدا را در مورد مرگ و حیات انسان‌ها دریافت کند. بنابراین، امام که از خواست خداوند آگاه است، می‌تواند درباره مرگ خود و دیگران تصمیم بگیرد و شهادت‌طلبی او برای خود و دیگران غیراخلاقی نیست.

در پاسخ به این ادعا باید بگوییم که این ادعایی به‌نهایت خطا و غیر قابل قبول است. به لحاظ کلامی و اعتقادی، انسان و تمام حقوق او متعلق به خداوند است و خداوند می‌تواند و مجاز است که هرگونه بخواهد در آنها تصرف کند. جان هزاران نفر را بگیرد و به هزاران نفر حیات بخشد. مال و آبرو و حیثیت و هر آنچه متعلق به انسان‌هاست در ید قدرت خداوند است و او در این باره فعال مایشاء است و این امر به حیات اختصاص ندارد. اما وقتی سخن از

حق حیات و دیگر حقوق انسان‌ها به میان می‌آید وضعیت فرق می‌کند. انسان‌ها خودشان مالک حیات خودشان هستند و هیچ انسان دیگری حتی به نام خداوند نمی‌تواند حیات آنان را سلب کند. امام حسین و پیامبر و هر شخص دیگری از این جهت که انسان هستند هیچ تفاوتی با دیگر انسان‌ها از نظر حقوق خود و دیگران ندارند. در گفتمان حقوق بشر سخن از حقوق انسان‌ها و مسئولیت آنان نسبت به یکدیگر است و در این مسئله هیچ انسانی هیچ تفاوت و امتیازی نسبت به دیگری ندارد و پیامبر و امام و دیگران کاملاً مساوی هستند و حق حیات و دیگر حقوق تفاوتی با هم ندارند. در ضمن انسان‌ها حق دارند که قانون وضع کنند و مجازات برخی از جرایم را اعدام قرار دهند، کما اینکه هنگام دفاع از خود، انسان مجاز است که حق حیات دیگری را سلب کند. پس این سخن که حق حیات مخصوص خداست سخنی کاملاً نابجا و نادرست است. بنابراین با این ادعای سست هرگز نمی‌توان غیراخلاقی بودن شهادت‌طلبی را توجیه کرد.

۳. نکته دیگر این است که امام حسین علیه السلام تا لحظه آخر افرادی را به دفاع از خود و اهل بیت پیامبر دعوت می‌کرد. آیا وقتی حضرت ندا می‌دهد که آیا کسی هست که مرا یاری کند و از اهل بیت پیامبر دفاع کند، مقصودش این است که آیا کسی هست که عمداً خود را به کشتن دهد؟ اگر چنین است باید امام با صراحت بیان می‌کرد تا انسان‌ها درست تصمیم بگیرند. این در حالی است که امام افراد زیادی را با نامه و پیک یا به صورت حضوری به یاری خود دعوت کرده است؛ درحالی‌که هیچ‌گاه به این اشاره نکرده است که من شما را به کشته شدن عمدی دعوت می‌کنم. این قطعاً فریب است و با عدالت امام سازگاری ندارد. سخن امام حسین علیه السلام همه دعوت به یاری است و معلوم است که یاری برای زنده ماندن است، نه شهادت. در واقع معلوم است که کمک می‌خواهد که به شهادت نرسد، نه اینکه خود و دعوت‌شدگان به شهادت برسند.

۴. نکته دیگر این است که امام حسین علیه السلام در طول تاریخ الگو و اسوه انسان‌ها بوده است. اگر بگوییم که امام خود را عمداً به کشتن داد واضح است که نمی‌تواند اسوه و الگوی همه انسان‌ها باشد و دیگر انسان‌ها عملی مشابه او را انجام دهند.

صاحب مقاله فوق در پاسخ به این مشکل که اگر امام حسین علیه السلام در پی شهادت بوده باشد آیا دیگر انسان‌ها می‌توانند به آن حضرت تاسی کنند و تن به شهادت عمدی دهند، می‌گوید: از آنجاکه حق حیات مخصوص خداوند است، انسان‌های عادی از خواست خداوند آگاهی ندارند. پس نمی‌توانند به امام تاسی کنند و تن به شهادت عمدی دهند، چراکه آنان با

امام فرق دارند. امام از خواست خداوند آگاهی دارد و دیگران آگاهی ندارند.

باز باید در پاسخ بگوییم که حق حیات و دیگر حقوق انسان‌ها مسئله‌ای مابین انسان‌هاست و ارتباطی با خدا ندارد. درست است که انسان و همه حقوق و متعلقاتش از نگاه کلامی و اعتقادی به خدا تعلق دارد، ولی در روی زمین و در میان انسان‌ها هیچ تفاوت و تمایزی بین انسان‌ها وجود ندارد و امام با دیگر انسان‌ها یکسان و مساوی است. اگر امام مجاز است که تن به شهادت عمدی بدهد باید همه انسان‌ها مجاز باشند که چنین عملی را انجام دهند و اگر چنین نباشد، اسوه و الگو بودن امام زیر سؤال می‌رود.

از این گذشته امام و پیامبر باید در چارچوب اخلاق پذیرفته‌شده رفتار کنند و سخن بگویند. اگر چنین نکنند راهی برای ارزیابی عدالت یا عصمت آنان، که شرط ضروری و لازم منصب آنان است، وجود ندارد، مگر اینکه کسی بگوید هرچه آنان انجام دهند یا بگویند عین عدالت و عصمت است، که اشکال آن واضح است؛ زیرا چنین دیدگاهی از اشعری‌گری هم نازل‌تر است.

۵. شواهد تاریخی علیه نظریه شهادت‌طلبی

در تاریخ نهضت ابا عبدالله علیه السلام شواهد زیادی علیه نظریه شهادت‌طلبی وجود دارد که تنها به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. از مسلمات تاریخی این است که امام حسین علیه السلام پس از آن از مدینه خارج شد که بعد از مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید، او (یزید) به والی مدینه نامه نوشت که بر حسین بن علی سخت بگیرد و از او بیعت بخواهد و اگر امتناع کرد او را به شهادت برساند. امام به اضطرار و از سر ناچاری از مدینه به سوی مکه حرکت کرد. اگر یزید آن حضرت را مجبور به بیعت نمی‌کرد هرگز از مدینه خارج نمی‌شد و این امر در طول سفر آن حضرت از مدینه به مکه و از مکه به کربلا وجود داشت، یعنی همه‌جا و همه‌وقت از آن حضرت خواسته می‌شد که بیعت کند و اگر در هر نقطه از سفر این اجبار برداشته می‌شد آن حضرت به مدینه بازمی‌گشت و قیامی علیه یزید انجام نمی‌داد.

۲. امام حسین در مکه نسبت به جان خود احساس خطر کرد و قبل از اتمام مراسم حج و قبل از آنکه گزارش مسلم بن عقیل به دست او برسد مکه را به سمت کوفه ترک کرد. روشن است که این حرکت از باب اضطرار بوده و اگر خطری متوجه او نمی‌شد اقدام به سفر نمی‌کرد.

ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی / سلیمانی ۱۵

۳. امام در طول سفر از مدینه تا کربلا سخنان زیادی به زبان آورده است و درحالی که سخن از اصلاح امت پیامبر و امر به معروف و نهی از منکر و عمل به سنت و سیره پیامبر و علی و مانند اینها به زبان می‌آورد، هیچ‌گاه سخن از این به میان نمی‌آورد که مقصود او صرف شهادت است و از هیچ سخنی از آن حضرت نمی‌توان استفاده کرد که او به دنبال شهادت بوده است.

۴. گاهی مردم از آن حضرت دعوت می‌کنند که قیام کند و حضرت به دعوت آنان واکنش نشان می‌دهد. برای نمونه برای ارزیابی صحت و سقم دعوت مردم کوفه مسلم بن عقیل را به کوفه گسیل می‌کند و گاهی از مردم می‌خواهد که او را یاری کنند. هرچند هم واکنش به دعوت و هم دعوت به یاری از باب اضطرار است، اما هیچ‌یک از آنها با شهادت‌طلبی سازگاری ندارد.

۵. وقتی که لشکر حر بن یزید ریاحی راه را بر ابا عبدالله بست، حضرت بعد از نماز ظهر و عصر دو خطبه خواند و از لشکر پرسید آیا شما مرا دعوت نکرده‌اید؟ وقتی با انکار آنان روبه‌رو شد به آنان فرمود: پس اجازه دهید که من از همان مسیری که آمده‌ام برگردم. این درخواست امام حکایت از این می‌کند که آن حضرت هرگز خواستار جنگ و شهادت نبوده است.

۶. در کربلا و تا روز عاشورا امام علیه السلام نهایت تلاش خود را کردند که جنگ صورت نگیرد و تصریح فرمودند که ما نمی‌خواهیم آغازکننده جنگ باشیم. حتی در روز عاشورا جنگ به آن حضرت تحمیل شد و این چیزی بود که او هرگز خواستار آن نبود. چنین کسی هرگز نمی‌تواند خواستار جنگ و شهادت باشد.

۷. نکته دیگر این است که امام حسین علیه السلام پس از نامه یزید به والی مدینه تنها یک اختیار داشته است و آن این است که با یزید بیعت کند. خود آن حضرت می‌فرماید که یزید مرا بین دو امر قرار داده است: یکی شهادت و دیگری ذلت و خواری. پس آن حضرت در مقابل خود گزینه‌ای نمی‌دیده است. او نمی‌خواسته و مجاز نبوده که با یزید بیعت و حکومت ظالم و فاسد او را تأیید کند و بنابراین از خود اختیاری نداشته است که شهادت را برگزیند. پس او تنها یک هدف داشته است و آن این است که به هیچ‌وجه با یزید بیعت نکند؛ اما این هرگز به این معنا نیست که او شهادت را اختیار کرده است.

۶. سخن پایانی

ادعای صاحب این قلم این است که هدف امام حسین (علیه السلام) از خروج نه حکومت بود و نه شهادت، بلکه اساساً آن حضرت علیه یزید قیام نکرد و زمینه‌ای برای آن وجود نداشت و صرفاً برای امتناع از بیعت با یزید و تأیید حکومت فاسد او بود. این ادعایی است که بنا دارم در مقاله‌ای دیگر به آن بپردازم و آن را اثبات کنم.

۷. نتیجه

جناب دکتر میرسعید موسوی کریمی مقاله‌ای نوشته و در آن مدعی شده‌اند که امام حسین (علیه السلام) شهادت را به مثابه روش و وسیله‌ای برای رسیدن به هدف خود اختیار کرد. ایشان مدعی است که نظریه پردازان در این باره بین روش و هدف خلط کرده‌اند و به همین جهت نظریه او یک نظریه بدیع و جدید است.

سخن این نوشتار این بود که خود ایشان بین هدف میانی و هدف نهایی خلط کرده است. هیچ‌یک از کسانی که سخن از هدف امام حسین به میان آورده‌اند و امری را هدف آن حضرت شمرده‌اند مقصودشان هدف نهایی و غایی نبوده است. برای مثال کسانی که هدف آن حضرت را تشکیل حکومت دانسته‌اند مقصودشان این بوده که آن حضرت می‌خواسته با تشکیل حکومت عدل را در جامعه محقق و به وسیله حکومت جامعه را اصلاح کند.

افراد زیادی در عصر جدید این سخن را بیان کرده‌اند که امام حسین در پی این بوده است که با شهادت و خون خود پیام خود را به جامعه و تاریخ برساند و جامعه و دین جدش را اصلاح کند. بنابراین، نظریه ایشان هرگز یک نظریه بدیع و جدید نیست و قائلان زیادی دارد.

اما آیا این نظریه معقول و قابل دفاع است؟ سخن این نوشتار این بود که هرگز این گونه نیست. انتخاب عمدی شهادت خودکشی است که شرع مقدس هرگز آن را اجازه نمی‌دهد و امام حسین حتماً باید در چارچوب شریعت عمل کند. اینکه آن حضرت خود و عده زیادی افراد دیگر را عمداً در معرض شهادت قرار داده باشد هرگز با شریعت سازگاری ندارد.

همچنین این عمل اخلاقی نیست و اینکه گفته شود حق حیات تنها از آن خداوند است و امام حسین این ویژگی را دارد که چنان با خدا نزدیک است که خواست خدا را می‌داند هرگز مشکل اخلاقی این عمل را حل نمی‌کند. امام باید در چارچوب اخلاق پذیرفته شده عمل کند و در غیر این صورت راهی برای ارزیابی عدالت یا عصمت او وجود ندارد.

مشکل دیگر این نظریه این است که در صورت پذیرش آن، امام حسین نمی‌تواند اسوه و الگوی همه انسان‌ها باشد؛ چراکه انسان‌ها مجاز نیستند در هیچ شرایطی خود را عمداً در معرض کشته‌شدن قرار دهند. اما این ادعا که حق حیات از آن خداوند است، چنانکه صاحب مقاله فوق ادعا کرده‌اند، هرگز نمی‌تواند مشکل این نظریه را برطرف سازد.

همچنین شواهد تاریخی متعددی این نظریه را رد می‌کند؛ از جمله اینکه امام حسین پس از نامه یزید به والی مدینه مبنی بر سخت‌گیری بر حسین بن علی و مجبورکردن او به بیعت با یزید و در صورت امتناع، قتل ایشان، به اجبار و از روی اضطرار مدینه را ترک کرد و باز از روی اضطرار مکه را ترک کرد و به سوی کوفه، که اطلاع چندانی از وضعیت آن نداشت، حرکت کرد. در کل مسیر اجبار به بیعت پشت سر آن حضرت وجود داشت و اگر این اجبار برداشته می‌شد حضرت به مدینه بازمی‌گشت و علیه یزید قیام نمی‌کرد، چراکه زمینه قیام وجود نداشت و در نتیجه معقول و مشروع نبود.

آن حضرت وقتی با لشکر حر روبه‌رو شد و دعوت کوفیان را یادآوری کرد و آنان زیر بار دعوت نرفتند، از آنان خواست که اجازه دهند از همان مسیری که آمده است بازگردند. پس آن حضرت در پی شهادت نبوده است.

همچنین امام در روز عاشورا جنگ را شروع نکرد و اعلام کرد که نمی‌خواهد آغازکننده جنگ باشد و تلاش کرد جلوی جنگ را بگیرد و این نیز نشان می‌دهد که او در پی شهادت نبوده است. آن حضرت مردم را به یاری خود و دفاع از حرم اهل بیت دعوت کرد اما هیچ‌گاه سخن از دعوت به شهادت به میان نیاورد و اگر هدف آن حضرت شهادت بوده است کار او فریب و غیراخلاقی بوده است. بنابراین مطابق ادله و شواهد فوق و ادله و شواهد متعدد دیگر امام نمی‌توانسته در پی شهادت بوده باشد.

سیاهه منابع

الف- منابع فارسی:

- اشتهاردی، علی پناه. هفت ساله چرا صدا درآورد. قم: انتشارات علامه، ۱۳۹۱.
- صحتی سردرودی، محمد. عاشورا پژوهی با رویکردی به تحریف‌شناسی تاریخ امام حسین. قم: انتشارات خادم‌الرضا، ۱۳۸۴.
- صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله. شهید جاوید. تهران: مشعل آزادی، ۱۳۴۹.
- تستری، جعفر. الخصائص الحسينیه. نجف: المطبعة الحیدریه، ۱۳۷۵.
- سیدین طاووس. الملهوف علی قتلی الطفوف. تهران و قم: دار الاسوه، ۱۳۷۵.
- شریف طباطبایی، میرزا محمدباقر. اسرار شهادت آل الله. مشهد: بی‌نا، ۱۴۰۳ ق.
- نراقی، مهدی. محرق القلوب. تهران: بی‌نا، ۱۲۴۶.
- شریعتی، علی. حسین وارث آدم. تهران: قلم، ۱۳۶۰.
- مطهری، مرتضی. مجموعه آثار جلد ۱۷. تهران و قم: صدرا، ۱۳۷۷.
- معروف الحسنی، هاشم. الانتفاضات الشیعیه عبر التاريخ. بیروت: دار الکتب الشیعیه [بی‌تا].
- فارسی، جلال‌الدین. انقلاب تکاملی اسلام. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- صدر، سید رضا. پیشوای شهیدان. قم: انتشارات ۲۲ بهمن.
- همایی، جلال‌الدین. اسرار و آثار واقعه کربلا. تهران: کتاب‌فروشی دهخدا، ۱۳۵۷.
- اسفندیاری، محمد. عاشورا شناسی. قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۷.
- نجمی، محمدصادق. سخنان حسین بن علی از مدینه تا شهادت. قم: بوستان کتاب، ۱۴۰۲.